

مخزومه است از این نایب آرد و شید آرد است و هنوز آن شیر خور و کفایت در رسیدن کبیر لام نایب شیر دار که دو شید و شده  
تا دو سه ماه بعد از آن سید این نام دارد و بعد از آن بون می گویند و تقوم ساعده و هوید و حوضه فلاستی فی و بر آئینه قائم می شود و قیامت  
بعال آنکه مدکل می اندازد و حوض خود را تا شتران را در آن آب در پس آب می و بد شتران خود را در آن حوض بگردان قیامت  
می آید و تقوم ساعده و قدر رفع اکلته الی فیها یطعمها هر آینه بر پامی شود و قیامت و تحقیق بر داشته است مردی که خود را بسوس  
دین خود پس نمی خور و از او قیامت می رسد یعنی قیامت یکا یک می رسد مردم در کار و بار باشند که در رسد و مراد بقیامت  
این با نوحه است که بدان همه بیزند لیکن علامات قیامت پیش از آن می بینند متفق علیه . . . و عتبه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی تقالوا قوم قائم نمی شود قیامت تا آنکه قتال می کنند شامی را که عالم لشکر پادشاه  
ایشان موسی یافته است و بعضی گویند بیان درازی موسی است چنانکه مویهای ایشان تا پایهای ایشان می رسند و بجای  
فعال می نشینند و این معنی بعیدی نماید خواه موسی سر فراد و از نرد یا موسی ساقما و حتی تقالوا التکر و تا آنکه قتال می کنند ترکان را  
که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نسبت که صفار الاعمین حمزه الوجوه  
ذلف الاونف خرد چشم سرخ روی پست بینی ذلف بضم ذال و سکون لام جمع اذلف چنانچه بضم ماص سکون میم جمع احر  
کان وجوههم الحجان المطرقه بفتح میم و تشدید نون جمع مجن کبیرسیم و فتح جمیم گویند که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح نون  
بنی یا سطره طرف آن که بالای آن تور تو بهای جرم بر هم نهاده اند در طبری و بسیاری گوشت و مطرقه بضم میم و سکون طاء  
تخفیف از اطراق و فتح طاء و تشدید از نظریق نیز خوانده اند متفق علیه ۳ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
لا تقوم الساعة حتی تقالوا بر پامی شود قیامت تا آنکه قتال می کنند خوز او کرمان من الاعاجم خوز او کرمان را از مجیان خوز  
بضم خا و آخر زای نام گروهی از مردمان است از بلاد خوزستان و کرمان کبیر کاف نام شهری معروف است میان فارس  
و سجستان و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبیر کاف نیز آمده با کسر خط است  
و کرمانی شایع بخاری گفته که ماداناً ترمین بنام شهر خود کبیر کاف است بفتح انتی و مانا که فتح تومی از تقرب است در آن روایت  
محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خوز و کرمان نیز این است که حمسه الوجوه سرخ رو فطس الاونف پست بینی صفار  
الاعمین خرد چشم وجوههم الحجان المطرقه رویهای ایشان مانند سپر یا تور تو است لعالم لشکر نعلین نامی ایشان موسی است روم  
التجاری و فی روایتی له من عمرو بن تغلب تبار فوقانیه و عین معجمه صحابی است روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و روایت  
کرده از وی حسن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی از تجاری را از عمرو بن تغلب بجای حم الوجوه عراض الوجوه است به معنی پس و  
۴۴۰ عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود قائم نمی شود قیامت تا آنکه  
قتال می کنند مسلمانان یهودیان را بقتل مسلمانان پس می کشند یهودیان را مسلمانان حتی یقتل الیهودی من در آن کبیر  
و لشجر تا آنکه پنهان می گردد یهودی از پس سنگ و درخت میقول الحجر و لشجر پس می گوید سنگ و درخت یا سلم یا عبد الله

بنده یهودی خلفی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس بن قتل پس بیافا فتنه پیش کش اور الا الفرقة کفر درخت از فتنه پیش  
 سحر سکون را و فتح قاف نام درختی است خادار و مقبره و بنده اگر بفتح الفرقة گویند اصنافت بومی کنند که در زمان پیشین این درخت  
 درینجا بسیار بود و این درخت یهودی را که بومی پناه می برد پیدانی کند نشان می دهد و پنهان می دارد و فتنه من بجز یهودی و زبانه که  
 درخت یهودیان است و در باب ایشان نسبتی باست که جنس است از اجزای او رسول وی بنده را و آیه سلم ده. و عتبه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی ینجی رجل من قحطان بر پانمی شود نیاست تا آنکه بیرون می آید مردی از قحطان بفتح قاف و  
 سکون حارمله که البیومین است بیوق الناس صبا هیر اند آن مرد مردم را بچوب خود کتابت است از انقباض و اول صفت مردم مرزا  
 و اتفاق ایشان بومی و استیلا و بختی بر ایشان و تخیروی مر ایشان را و احتمال دارد که مراد حقیقت بیوق صبا باشد متفق علیه  
 و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تمیزب الا یام و اللیالی حتی یکلم رجل فی کفر و روزی که در روزها و شبها تا آنکه ملک میشود  
 ملک دنیا امری که بقال که لجه که گفته می شود مر آن مرد را حجاج بفتح جیم و سکون نای اولی و فی روایتی حتی یکلم رجل من المومنین  
 ظاهر امر او بوالی مجام اند که در اکثر موالی عرب می باشند بفتح قاف با سولات بقال که الحجاج و حجاج بفتح جیم و حجاج بفتح زین  
 روایت آمده رواه سلم و عثمان جابر بن سمره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول لفتحن عصابة من اسلمین کثیر آل  
 کسرے جابر بن سمره که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع مذکور شده است گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت هر آینه بکشتنید  
 که روی از مسلمانان گنج کسری را که با شاه فارس بود و کسرے معرب خسرو است بفتح کاف و کسر آن و با شاه فارس را کسرے  
 خوانند چنانچه با شاه روم را قیصر و چین را خاقان و مصر را فرعون و همین اقبل بفتح قاف و حصر را نجاشی بعد از آن و صفت  
 کرد که ترا بقول خود لندی فی الابیض آن گنجی که در بیض است و آن نام حصن است در بد این کعبه از اسفید کوشک می گفتند و الا  
 بنا کرده شده است در مکان آن مسجد در این و این گنج در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون آورده شد و صدوق این خبر  
 بجز صدوق گردید و در قاموس گفته که بیض نام قصری است که مر اکاسور ابو و آن از عجائب روزگار بود و خلیفه گفتند با الله  
 از خراب ساخت و بکنگهای او قصری بنا کرده اساس وی گنگهای آنرا ساخت پس مردم تعجب کردند ازین انقلاب و نام شهرے  
 است بنیام و حصنی است باین انتی رواه سلم و عثمان ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ملک کسرے بملاک  
 شد کسری قلا کیون کسری بیده پس نخواهد بود کسرے پس از وی و این کلمه در آن زمان گفت که خسرو نشود حکم کن حضرت را پاره  
 کرد پس فرمود و قیصر نیز بملک می گردد ثم لا یكون قیصر بعده پس نباشد قیصر پس از وی و تقسیم کنوز جهانی بسبیل الله  
 و هر آینه قسمت کرده خواهد شد گنجهای ایشان در راه خدا می اطرب خدعه و نام بناد آن حضرت جنگ اکبر و فریب چون این  
 بکلام مشعر بود که حرب بود حکم حرب بیان کرده فرمود حرب خدعه است یعنی در جنگ کردن با دشمنان فریب با و میکهار راه می یابد  
 که در حصول فقر و فقرست و نقل دارد چنانکه لشکر خود را بکلیها در چشم دشمن بسیار نمایند یا در عین معرکه بجای دیگر روند تا دشمنان خیال کنند  
 که ایشان رفتند و جنگ نخواهند کرد و چون منافذ شوند ناگاه بر سر ایشان بریزند و مانند آن اما در روغ گفتن و عهد شکستن و غدر

کردن درست نباشد و فخره بضم خا و فتح آن بسکون دال و بضم خا و فتح جال نیز آمده و فتح و سکون فصیح تر است و در قاموس مثلثه آنی گفته  
 و فتح خا و دال بر وزن طلبه جمع خا و فتح نیز روایت کرده شده و مراد بدان اهل حرب اند و اصل فتح ظاهر کردن چیزی است و معنی مشتق  
 خلافت آن در دول متفق علیه ۹۹ و عثمان نافع بن عتبته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تغزون جزيرة العرب نافع بن عتبته  
 بن ابی وقاص زهری برادرزاده سعید بن ابی وقاص صحابی اسلام آورد و روز فتح مکة از طاقاست سعد و دست در اهل کوفه گفت گفت  
 آن حضرت جنگ خواهد کرد و شما جزیره عرب را و آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه دریا بدان از هر طرف و طول و عرض جزیره العرب  
 در شرح باختلافاتی که در دست نقل کرده ایم فیتقها الله پس می کشاید آنرا الله تعالی بر دست شما تم فارس فیتقها الله پسر جنگ  
 می کنید و لایت فارس پس می کشاید آنرا خدا ای تعالی تم تغزون الروم فیتقها الله پسر جنگ می کنید روم را پس فتح میکند  
 او را خدا ای تعالی تم تغزون الروم فیتقها الله پس می کشاید خدا ای تعالی ملک و دیار او را که در دست  
 و سه در آمده و نصرت می دهد شمار ابروی رواه مسلم ۴۴ و عثمان بن عفان بن مالک قال صحابی است شجی اولی شاهد او خبر است  
 و بود با وی را است نبی شیخ روز فتح مکة ساکن شد شام را و مرد در سینه هفتاد و سه و روایت کرده اند از وی صحابه و تابعین گفت  
 ائبت ابی صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوة تبوک و هو فی قبة من ادم آدم آن حضرت را در غزوة تبوک که نام موضع است از  
 زین شام و حال آنکه آن حضرت در ضمیمه بود از چرم فقال پس گفت آن حضرت اعدوستانا بین یدی الساعة بشمارشش چیز را  
 پیش از آمدن قیامت یعنی این شش چیز را از علامات قیامت بدان موتی اول مردن مراد رفتن مرا از عالم که تاس در میان  
 شما م قیامت بر پانمی شود و فتح بیت المقدس دوم فتح بیت المقدس بر وزن مجلس و معظم یعنی تا بیت المقدس را فتح  
 نمی کنند قیامت قائم نمی گردد و موتان بضم میم و سکون و او سوم و بانی که یا خذ نیکم می گیرد و پیدای می گردد در شما کفاحم غنم  
 مانند موتی که پیدای می گردد و در گو سفند ان و قحاص بضم قاف و عین بحد و صا و در آخر در وی که در مویشی پیدای می و بدان بپیرند  
 و مراد باین موتان و بانی داشته اند که در زمان عمر رضی الله عنه پیدای آمده و در مدت سه روز هفتاد هزار کس مردند و لشکر گاه  
 مسلمانان در ان وقت بمواس بود و فتح عین که از فریاد بیت المقدس است و لهذا آنرا اطاعون بمواس گویند و این اول  
 طاعونی است که در اسلام واقع شده تم هتفاضة المال چهارم بسیار شدن مال در میان مردم حتی لعطی الرجل مائة و مینار  
 تا آنکه داده می شود و در احد و بنار ز فیطل ساحتا پس سه گرد و ناراضی و قلیل و خفیر سه پندار و آنرا تم فتنه لایبغی بیت من العرب  
 الا و غلبه پنجم پیدایشدن فتنه و جنگ که پنجمین فتنه از بگرد آید اثر شر آن فتنه در ان خانه گفته اند که مراد بدان قتل عثمان است  
 رضی الله عنه یا بنس فتنه که بعد از ان حضرت پدید آمده تم هتفکون نیکم و بین بنی الاصفه ششم صلی که می باشد میان شما و میان  
 روم و بنی الاصفه پنجم نام روم است زیرا که بد نخستین ایشان که روم بن عیسوی بن احاق است زرد رنگ بود و سفیدی مایل و بعضی  
 گفته اند که این روم بن عیسو خواست و خرابا و شاه عیسی را پس پیدای آمدند اولاد او میان سیاهی و سفیدی و بعضی گفته اند سفر  
 نام پدر کلان ایشان است که اصفه بن روم عیسو است و بعد روم پس خرد و همد شکنی می کنند ایشان قیامت و تحت ثمانین فتنه

پس می آیند شمار ازیر هشتاد است فی الصراح فایه یعنی بمجه و مختار نه علم که آزار است گویند و بغاری شش گویند که در جنگ  
همراه سواران می باشد و در بعضی روایات قاصد بای موده آمده یعنی بتیسه شبیه کرد آن لشکر را به جهت کثرت علماء و نیزه یا به پیغمبر

تحت کلمه فایه اثناعشر الفا زیر هر است و از زود هر کس مقصود بیان انبوی لشکر است رواه البخاری و الا و من ابی هریره

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی تنزل الروم بریانی شود و قیامت تا آنکه فرود می آید روم بالا عراق

در عراق بفتح همزه که موضعی است از اطراف مدینه او بدابق یا بوضعی دیگر که نام او بدابق است بفتح یا بفتح الیمیم پیش من المدینه پس

بیرون می آید بسوی ایشان لشکری از مدینه من خیار اهل الارض یوسند از نیکان اهل زمین در آن روز فاذا انصافوا چون صفت بندند

جنگ را قاتل الروم می گویند روم غلوا بیننا و بین الذین سبوا منا فقاتلهم غالی کیند جایی میان ما و میان کسانی که بند کرده اند

گر چه را انما یعنی مسلمانان که غزاکرده اند با ما و اسیر ساخته اند جماعه را از ما ایشان را بجا سپارید تا قتال کنیم با ایشان و انتقام

خود را کشیم غرض محاربه مسلمانان و تفریق کلمه ایشان است فیقول المسلمون لا والله لا نقاتلکم و بین اخواننا پس می گویند ما

بخدمت سوگند غالی نمی کنیم میان شما و میان برادران خود که مسلمانند و نمی گذاریم شمار ابا ایشان فیقاتلونهم پس قتال می کنند مسلمانان

روم را فیننتم ثلث پیش شکست می خورند سبک از مسلمانان لایوب الله عظیم ابد ابرج بر حمت نمی کند الله تعالی بر ایشان همیشه و قتل عظیم داشته

می شود سبک دیگر از مسلمانان افضل الله و عند الله ایشان فاضل ترین شهیدانند نزد خدا و بفتح التلث و فتح می کنند وی کشانند یعنی

بلا و روم را سبک باقی از مسلمانان لا یقینون ابد او فتنه انداخته نمی شوند و جنگ کرده نمی شوند ایشان همیشه فیفتنون مسطلفیه این

لفظ را بچند وجه تصحیح کرده اند مشهور بفتح قاف و سکون سین و ضم ط و سکون نون بعد از و ط و کسور بر یا ساکن بعد از وی نون مفتوحه قبل تا و

بعضی زیادت یا ر شده یا مخففه بعد از نون اخیر نیز روایت کرده اند برین تقدیر نون اخیر کسور خواهد بود و این نام صحنی عظیم است از بلاد

روم در حدود افریقیه و دار الملک روم است و فتح آن از علامات قیامت است و طبعی گفته که فتح آن در زمان بعضی اصحاب آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم شده و بنزد خروج و جلال نیز خواهد بود چنانکه فرمود فینا لیم یقتلون انما هم پس در آنتای آنکه ایشان قیامت می کنند غنیمتاً

نه معلقه و فیم بالزینون و حال آنکه تحقیق او بینه اند شمشیرهای خود را بر خست زینون از صیاح نمیم شیطان ناگاه آواز دهد در میان ایشان

شیطان که ان لیسج قد خلقکم فی الیسج و جلال تحقیق پس از شما آمده در اهل و اولاد شما فخر چون پس بیرون می آیند نشینند این خبر از آن

شهر و ملک باطل و این خبر شیطان دروغ بود و جلال هنوز زنده بر آمده فاذا ما والشام خرج پس چون می آیند از آنجا بشام بیرون می آید

و جلال و شام همزه دبی همزه بر و آمده و آن بلاد را شام از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه زمین در جانب یمن فینا هم

بعدون للقتال سیون اصفوت پس در آنتای آنکه ایشان ساز و تامل می کنند مرکار راز را و است می کنند صفتها را اذ انتمیت اهلوه

ناگاه بر پا کرده میشود نماز شروع کرده میشود در آن فینزل پس فرود می آید عیسی بن مریم قائم پس امانت می کند ایشان را فاذا را راه

عدو الله ذاب پس چون می بید عیسی را این سخن خدا که و جلال است می گذارند از خوف و بیست عیسی علیه السلام کما تذب و السلام فی اهلها

چنانکه می گماند نیک در آب فلوت که لاند آب حتی به پاک پس اگر می گذارد عیسی او را بحال خودش یعنی کشدی گذارند تا آنکه هلاک

می شود و ناشسته و لکن بینه اشدر سیده و لیکن می کشد اور خدا می تعالی بدست عیسی علیه السلام یعنی حکم و ارادت الهی برین رفته که بزرگ  
 او بدست عیسی بود قتل غیر سیم و سنی جز نبی پس می نماید عیسی علیه السلام ایشان را خون و جلال را در نیزه خود که بان کشته است  
 اورا رواه مسلم ۱۲ و عن عبد الله بن مسعود قال ان اسامة لا تقوم حتی لا یقیم میراث و لا یفرح بعینته بدستی که قیامت قائم نمی شود  
 تا آنکه قسمت کرده نمی شود میراث و شادمان ساختن نمی شود و غنیمت هم قال ایسیر فرمود آن حضرت در میان این حال و وقوع این قضیه  
 عدو یحییون لاهل اشام جمعی از دشمنان یعنی کافران گرومی آمد لشکری را برای مقاتله اهل شام و بجمع هم اهل الاسلام و گرومی از نزدیکان قتل  
 این دشمنان مسلمانان نیز لشکری را فی امر حجاج گرد آوردن اجتماع گرد آمدن یعنی الروم این تفسیر عدو است یعنی هر دو بعد و روم است  
 فقیه شرط المسلمون شرطه للموت پس انتخاب می کنند و برمی چینه مسلمانان از لشکر خود قومی را که پیش می رستند تا جنگ کنند و بریند لا ترجح الاغالبه  
 برنگرد و این فوج مگر غالب و مظفر و منصور یعنی اگر برگردد غالب برگردد و اگر نه جنگ کنند تا جان بدهند و شرط بضم شین و فتح را و سکون  
 آن اول لشکری که حاضر گرد و جنگ را و آماده بود مردن را و بیشتر از باب تغفل یا خود از دست و بیشتر از فتعال نیز رواست است  
 فیقتلون حتی یخیرنهم اللیل پس کارزاری می کنند هر دو طرفه یعنی مسلمانان و دشمنان ایشان تا آنکه مائل می گرد و میان ایشان شب و  
 بازمی دار و ایشان را از جنگ مجبور می دزدای بازداشتن یعنی بولاد و بولاد پس رجوع می کنند و برمی گردند این هر دو گروه کل غیر غالب هر یک  
 غیر غالب و فتنی الشرطه و فانی می شوند جماعه که ایشان را شرط ساخته بودند ثم تیشتر المسلمون شرطه للموت لا ترجح الاغالبه پس باز تیشتر  
 می کنند مسلمانان لشکری را برای است که برگردد و مگر غالب فیقتلون حتی یخیرنهم اللیل فی غیر بولاد و بولاد و کل غیر غالب و فتنی الشرطه ثم تیشتر المسلمون  
 شرطه للموت لا ترجح الاغالبه فیقتلون حتی میسوا تا آنکه شبگاه می کنند فی غیر بولاد و بولاد و کل غیر غالب و فتنی الشرطه فاذا کان الیوم الرابع  
 پس چون بشد روز چهارم نهد ایم تقیبه اهل الاسلام نهد و بر خیزد و بر دو به جنگ بسوی دشمنان باقی اهل اسلام نه و سبک  
 دشمن و شیران بر آمدن فحبل الله البرة علیهم پس می گرداند الله تعالی نه میت شکست بر لشکر اسلام و بر بیدار ال ممل و در الفتحات  
 نه میت در جنگ فیقتلون متشکله لم یثلمها پس کارزاری می کنند کارزاری که دیده نشده است مانند آن کارزاری حتی ان اطار الخیر بنیاهم  
 تا آنکه پرند می آید بر روی گذر و بجاوب و فواجی ایشان نما بکلفم حتی یخیرتیا پس شنه گذر و پس فی اندازد ایشان را آن پرند تا آنکه  
 مرده بر زمین افتد به جهت گنده بوی ایشان یا به جهت طول مسافت ازین سو تا بان سوس یا نه می شود از پریدن و می افتد فیتجا و  
 بوالاب پس شمار کرده می شوند سپران یک پدر یعنی خویشان و فاوندان یک دیگر که حاضر بودند در جنگ شمار می کنند خود را کافوا  
 ما فلا یجدونه یعنی منم بودند صدس پس فی یا بند از ان عدد صدس را که باقی مانده باشند از ایشان الا الرجل الواحد مگر یک مرد  
 این قدر کشته شدند که صدیک باقی ماندند فبای غنیمه بفرح پس بکدام غنیمت شادمان کرده شوند او ای میراث تقسیم یا کدام میراث  
 قسمت کرده شود و بنیاهم کز لک پس در اثنای این حال که ایشان هم چنین باشند از سموا بیاس هو اکبر من ذلک ناگاه بشنوند  
 خبر جنگ دیگر او عذاب و شدت دیگر را که وی بزرگ تر سخت از ان جنگ و عذاب پیشین است و بائس بهمه عذاب و عذت  
 در حرب فبایهم الصرخ پس می آید ایشان را از ان الدجال قد خلفتم فی ذلک ایهم بدستی که دجال بعد از ایشان آمده در فرزندان

ایشان فیغنون مانی ایدهم پس می گذارند می نمایند چیزی را که در دست ایشان است از مال و مثال و قبول و روی می آرند  
بجانب فرزندان فیغنون عشر نو اس طبقه پس پیش می فرستند و سوار را با ده جماعت از سواران را تا مطلع شوند از حال  
و دشمن و طلیقه بر وزن کریمه کسی که پیش فرستاده شود بجای سوسی تحبس حال غنیم و احد و جمع در روی برابر است قال رسول الله گفت  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لاعرف احدکم بدستی که من می شناسم نامهای ایشان را و احد اباثم و نامهای پسران  
ایشان و الوان خولم و رنگهای سپان ایشان را هم غیر نو اس او من غیر نو اس علی ظهر الارض بومئذ ایشان بهترین سواران  
بر روی زمین در آن روز رواه مسلم ۱۱۰۰ و عن ابی هریره ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال بل سمعتم مبدئیه جانب مننا  
فی الیر و جانب منافی لهما گفت آن حضرت ایشانند اینها خبر شهری را که کیو از وی در دست است و کیو در با قالوا هم گفتند  
آری یا رسول الله شنیده ایم قال لا تقوم الساعة حتی تغزو باسعون الفامن نبی احاق گفت بر پانی شود قیامت تا آنکه جنگ میکنند  
اهل آن شهر را هفتاد هزار کس از سپران احق پیغمبر علیه السلام فاذا اجابوا نزلوا پس چون می آیند سپران احق آن شهر را جنگ  
زود می آیند و نواحی آن شهر فلم یقاتلوا بسلاح پس جنگ نمی کنند آن شهر را با لات حرب ولم یروا بهم و فی اندازند بجانب ایشان  
تیزی را بکیه قالوا می گویند لا اله الا الله و الله اکبر فیقسط احد جانبا پس ساقط می گردد و می افتد یکی از دو جانب آن شهر قال  
شهرین زید الراوی گفت تور بن زید که راوی این حدیث است کینت او ابو خالد است شخصی است روایت کرده است از  
خالد بن معدان و روایت کرده از وی بچهارین سعه حافظه صدوق صحیح الحدیث و لیکن قدری است مات سنه خمس و خمسين و  
مائه لا اعلم الا قال الذی فی الخبر نید انهم اورا که آنکه گفت یکی از دو جانب شهر آن جانبی در روایت ثم یقولون الثالثه فی سیکو  
دوم بار لا اله الا الله و الله اکبر فیقسط جانبا الاخر پس می افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثه پتیری گویند سوم بار لا اله الا الله  
و الله اکبر فیخرج لهم پیشا ده می شود و راه کرده می شود برای ایشان فید غلومنا پس می در آیند شهر فیغنون پس غنیمت می کنند  
فینما هم فقیسون المغنم پس در اثنای آنکه قسمت می کنند غنیمت را او با هم اصرح ناگاه می آید ایشان را آوازی آواز کننده و  
صریح بمعنی آواز آواز کننده پرواید فقال ان الدجال قد خرج پس گفت آن آواز کننده که در حال تحقیق بیرون آمد فیر کون  
محل شے ویر چون پس می گذارند هر چیز را و بر میگردد بسوی وی رواه مسلم ۱۱۰۰ **الفصل الثانی** عن معاذ بن جبل قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر ان بیت المقدس خراب یرب عموری و آبادانی بیت المقدس سبب سبب خرابی  
و دیرانی یرب است زیرا که آبادانی بیت المقدس باستیلای کفار که نصاری اند و غلبه ایشان است و آن سبب خرابی  
خیرب باشد و یرب نام مدینه طهره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مانا که اطلاق این اسم در حدیث برین بلده مطیبه پیش از  
درود نبی از آن است و اشتقاق یرب از زب است به معنی هلاک یا نام یکی از کفار است که در ابتدا آبادان کرده است و  
تمام این محبت در تاریخ مدینه ذکر کرده شده است و خراب یرب خروج المسلمه و خرابی یرب سبب بیرون آمدن و پیداشدن  
فتنه و جنگ عظیم است که سابقا ذکر شد که در روی از صد یک باقی ماند و خروج المسلمه فتح قسطنطنیه و پیداشدن آن جنگ سبب

فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه خروج الدجال و فتح این شهر سبب و امارت بیرون آمدن دجال است و مراد آن است که این حوادث  
دو قانع بعد از یکدیگر باین ترتیب وقوع خواهند یافت و وجود سابق علامت و امارت حدوث لاحق نیست اگر چه  
مسلکی و تاخیری نیز واقع گردد و روایه ابو داود ۳۴۰۰ و عثمیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلی بن ابی طالب  
و خروج الدجال فی سبعة أشهر فرمود این سه وقایع در مدت هفت ماه واقع شدنی است روایه الترمذی و ابو داود ۳۴۰۰ و عثم  
عبد الله بن بسر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال عبد الله بن بسر لعظمی موصده و سکون بین محله سلمه یا زنی وی روایت  
وی و برادر وی عطیه و خواهر وی صحابه صحابی اند احوال وی در موضع دیگر نوشته شده است روایت می کند که آن حضرت  
گفت بین الحمة و فتح المدینه ست سنین بیان آن جنگ عظیم و فتح شهر مذکور شش سال است و خروج الدجال فی السابعة  
و بیرون می آید و جبال در سال هفتم میان این حدیث و حدیث سابق اختلافی چاش است ولیکن این حدیث صحیح است  
چنانکه گفت روایه ابو داود و قال هذا صح و در اسناد حدیث سابق سخن است و بعضی روایات وی مخرج مطعونند ۳۴۰۰ و عثم  
ابن عمر قال یوشک المسلمون ان یجاءوا الی المدینه نزدیک اند مسلمانان که حصر کرده و مضطرب گردانیده شوند بسوی مدینه مطهره  
که بیرون نتوانند رفت از وی و از نواحی وی حتی بکون العبد سلیم سلاح تا آنکه می باشد و در ترین سر حد های ایشان  
سلاح بفتح سین و کسر حاء ممله یار فغ و بی تونین و بغیر تونین و وجه آن در شرح مذکور است و سلاح قریب من حیر و سلاح نام  
جایی است نزدیک از حیر که بر چند مرحله از مدینه مطهره است روایه ابو داود ۳۴۰۰ و عثم ذی بحیر قال سمعت رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم یقول روایت است از ذی بحیر که بر سیم سکون خاتم حجره و بفتح موصده که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و  
بر او زاده نجاشی بود گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت من بعد ما لکون الروم صلی آتنا نزدیک است که صلح کنید شما روم را  
صلحی امین گرداننده طرفین را از قدر و فتنه فیتنزون انتم و هم عدو امن و در انکم س جنگ می کنید شما و ایشان با اتفاق دشمنان را  
که از پس شما اند فتنسرون و فتنون و مسلمون پس نصرت او می شوید شما و فتنیت می آید و سلامت می آید از ان جنگ تم ترجون  
پس بر می گردید حتی تترلو اخرج ذی تلول تا فرودی آید بر غزازی که زمین با بلند دارد و فیرع رجل من اهل نصرانیه پس بلند می گردند  
مردی از اهل نصرانیت یعنی از روم چه روم همه بروین نصرانیت اند اصلیب جلیبای ترسایان را فبقول پس می گوید آفرود  
غلب اصلیب غالب آید اصلیب پس نقص عمدی کند باین سخن فینقب رجل من اسلمین پس خشم می کند مردی از مسلمانان شنیدن  
این سخن از ان نصرانی فیدقه پس می گوید وی زنده نصرانی را ایامی شکسته صلیب را فتمند ذلک تقد را روم پس نزد این قضیه  
غدر و شکست عمدی کند روم و جمع الحمة و گرد می آرد مردم را برای جنگ و زاد بعینم و زیاده کرده اند بعضی از روایات این  
عبارت را که فقیه المسلمون استم پس می نیز نزدی جنبند و شتاب می روند مسلمانان بسوی سلاهای خود فقیهتکون پس  
کارزاری کنند باره م فیکرم الله تلک العصا ببالشهادة پس گرامی می دارد خدا ای تعالی آن گروه مسلمانان را بشما دست  
روایه ابو داود ۳۴۰۰ و عثم عبد الله بن عمر عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکوا اطمینة ما ترکوکم بکذا رید حبسته را

و تعرض نکند و نکاوید ایشان را مادام که بگذرند ایشان شمار او تعرض نکند بشما فانه لا يخرج کثیر الکعبة زیر که بیرون نمی آرد  
گنج کعبه را الا فوالسوقیتین من طهشته مگر مردی خداوند و وساق خردو بار یک از عیبه و سوئقه تغییر ساق بست و ساقهای عیبه  
و ساق خردو بار یک می باشند و گنج کعبه عبارت است از مالهای که مردم بنزد و قدیم الزمان به بیت اشرفی آورند و می گویند  
که در زیر کعبه گنج باشد فون است و در حدیث دیگر آمده است که خراب می کند کعبه را صاحب و سوئقه از عیبه و این نزدیک قیام  
قیامت باشد و وقتی که باقی نماند گویند که اشهد الله و تعقی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه السلام و قطعی گفته که بعد از برودشتن  
قرآن بود از سینه ما و برداشتن صحف از میان مردم بعد از موت عیسی علیه السلام و این قول صحیح تر است رواه ابو داود و ۴۰۷۰ و عمن  
رجل من اصحاب ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو الطهشته ما و دعوم بگذارد عیبه را مادام که بگذرند ایشان شمار او از تو که  
ما تو که بگذارد ترک را مادام که بگذرند ایشان شمار او اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنان است که قاتلوا المشکین کافئین علی العموم فرموده  
است که مشرکان را قتال کنید هر که باشند جوایش آن است که عیبه و ترک از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا که دیار  
ایشان بعید است و در میان بلاد ایشان و بلاد اسلام دشت و بیابان بسیار تا اگر ایشان تعرض نکند و بر بلاد اسلام  
تا نزد تعرض با ایشان نباید کرد اما اگر ایشان سبقت کنند و در بلاد اسلام بفرساید عیبه عین گردد قتال ایشان  
یا گویند که این آیت ناسخ این حدیث است و حکم این حدیث در ابتدای اسلام بود بحجت ضعف اسلام و چون قوت گرفت  
حکم عام شد که افعال لطیفی رواه ابو داود و الترمذی ۱۸۲۱ و عمن بریده عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث روایت است  
از بریده اسلمی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که آورده یقائنکم قوم صفار الا عین قتال می کنند شمار اقومه  
خرد چشمان یعنی الترمذی خواهد آن حضرت ازین قوم ترک را قال تو قوم نهم تلت مرات گفت آن حضرت می را نیش  
ایشان را سه بار حتی تقویم بحیره العرب تا آنکه طغی می گردانید ایشان را ابوالایت عرب فامانی سیاقه الا اولی فینجومن هرب  
نهم اما در اندن نخستین شکاری می یابند کسانیکه گریختند از ایشان و امانی الثانیة فینجومن بعض و میلک بعض و اما در اندن  
دوم پس نجات می یابند بعضی و هلاک می شوند بعضی و امانی الثالثه فیصلطون و اما در اندن سوم پس قطع کرده میشوند  
و ازین برکنده می شوند او که قال یا چنانچه فرمود آن حضرت این لفظ در جای می گویند که حدیث معنی نقل کرده میشود و لفظ او  
بخصوص معلوم نباشد رواه ابو داود و ۴۰۷۰ و عمن ابی بکره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال تیرل اناس من اشته  
بناظر فرمود فرودی آیند مردمان از است من در زمین پست نمناک فراخ تیسونه البصره نام می برند او را البصره بفتح با و کسر آن  
و سکون صاد و بفتح آن کس صاد نیز آمده عند نزیقال له و جله تزوجی که گفته می شود مرا و را در جمله بفتح و ال و کسر آن یکون علیه  
حسری باشد بروی بی بکثر اهلها بسیاری باشند اهل بصره و یکون من اصهار مسلمین و می باشد آن شهر از شهرهای مسلمانان  
و اصهار گفت اشارت کرد به بزرگی آن شهر چه معشره عظیم را گویند بعد از آن مدینه و بلده و قریه است و او اکان نسی  
آخر الزمان و چون باشد امر با حال و در آخر زمان جاری شود فطور اامی آیند برای قتال اهل ابن مصر سیران قنطور یعنی ترکمان

و کسر آن





که آنکه جوی آید و بخیلها و سونما و از خرما زاروی و باز از زوی و باب امر آنها و از در طوک و امر اوی و طلیک یعنی او حیما و لازم گیر زمین مساوی  
 ناحیه های او را که نام وی منوچی است و منوچی جمع ضاحیه از زمینی که ظاهر و باز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است  
 از آن فانی کیون بهائیس بدستی که شان این است که می باشد درین موافق که تخذیر کرده شد از در آمدن آن شخص فرودون در زمین  
 و قذف و سنگ انداختن از آسمان و رجعت و زلزله های سخت و قوم ستیون و بیجون قره و ختانی و گرو س که شب می کنند  
 یعنی صبح و سالم و با باد می کنند در حالی که سنج کرده می شوند و گردانیده می شوند بصورت بوزنها و نوک با از بیجا معلوم می گردود که سنج  
 درین است نیز جائز الوقوع است اگر جائز نبی بود تخذیر و توفیق از آن فائده نبی داشت و تحقیق واقع شده است در احادیث  
 و حدیث آن در باب فرقه قدریه و از بیجا گفته اند بعضی شرح که درین حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن شهر زیرا که سنج درین فرقه  
 می باشد و الله اعلم روه ابو او در روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و من طریق لم یخرج بهما الراوی از طریق که خرم نکرده در آن  
 طریق راوی را ابل قال لا اعله الاذکره بلکه گفته نبی دانم اورا اشارت است به یکی از روایات که داخل این سناد است مگر که ذکر کرد این  
 حدیث را ابن موسی بن انس بن مالک این ناظر در ابهام و شباهت است و این موسی بن انس بن مالک انصاری  
 قاضی بصره است و از تابعین است روایت کرده از پدر خود روایت کرد از زوی کول شامی و حمید طویل و در نسخه اصل از شکات  
 که از مولف است در بیجا بیاض است جهت نایافتن مولف نام راوی را و مردم دیگر آمده و نام راوی را یافته و نوشته اند چنانکه  
 در اشغال آن گذشت ۱۱۰ و عن صالح بن درهم بقول روایت است از صالح بن درهم که از تابعین است می گفت انطلقنا حاجین  
 رفتم با بقصد حج از بصره بکه فاذا اربل پس ناگاه این جاضری حاضر است و مراد باین مرد ابو هریره است فقال لنا الی جنبکم قریه یقال لها  
 الابله پس گفت آن مرد ما را در جانبی از شهر شامی است که گفته می شود مراد ابله بضم همزه و موصده و تشدید لام نام قریه است مشهور  
 قریب بصره در قاموس گفته که وی یکی از بشتهای دنیا است قلنا نعم گفتیم ما از بیجا در آنجا است قریه است که نام وی ابله است  
 قال گفت آن مرد که ابو هریره است من بضمین که منکم ان یصلی لی گفت کیست که ضامن متعهد گردد در آنجا که بگذارد بر اس  
 من و خشد ثواب آن را این من مسجد العشاء و کعبتین او را بعد از مسجدی که در آن قریه است و نام وی مسجد العشاء است بفتح عین  
 و تشدید پشین معجزه دو رکعت یا چهار رکعت و بقول بنده لابی هریره و بگوید این نماز یعنی ثواب وی مرالی هریره است سمعت خلیل  
 بهائیس شنیدم دوست بانی خود را که ابوالقاسم است صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت ان الله عز وجل بعث من مسجد العشاء یوم  
 شهدوا خدا تعالی می برانگیزد از بیجا شمار روز قیامت شید از الایقوم شهدا و غیر هم می آید و بار خشتی و با طیبیدان بدر خشتان و این بقیه علم است  
 موزن مجامد که باشند ای بدر بر بند پس چون این مسجد این فضل و شرف دارد نماز کردن در وی فضلی عظیم و ثوابی بزرگ داشته باشد و از بیجا معلوم شود که نماز گزار وی را آن  
 شریقه و عبادت و نیکی کردن در آن فضلی عظیم دارد و خشتیدن ثواب کل بدنی کسی اجازت است و اکثر علما برینند و در عبادت مالیه اتفاق جاز است روای  
 ابو داؤد و قال نه اسجد میالی لهن روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و گفت که این مسجد از آن جانب است که متصل نهر است و سهند که حدیث  
 ابی الدردار ان فسطاطا سلین نے باب ذکر الامین و شام و نزدیک است که ذکر کنیم حدیث ابی الدردار که او شس این است ان

فصل الثالث عن تحقیق من مدینه قال کنا مع  
گفت مدینه بودیم ما نزد عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر اکرم بحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یادوار و مدینه پیغمبر خدا را  
صلی الله علیه وآله وسلم فی الفتنة که فرموده است در باب فتنة نقلت انا حفظ کما قال پس گفت گفتم من یادوارم چنانکه گفته است  
آن حضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمر بات بسیار بوده آن حدیث را اورواست کن انک بحری و کیت  
قال و بدستی که تو دلیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون مدینه در میان جماعه صحابه در حضور عمر و عوامی حفظ حدیث کرد و گفت  
یادوارم هم چنانکه فرموده است سخت آمد این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دلیری می کنی بسیار این حدیث را و بیان کن چگونه  
گفته است آن حضرت و تواند که این سخن و تائید مدینه باشد در حفظ و ضبط یعنی می داند که تو دلیر بوده در پسیدن ازان  
حضرت از شر و فتنة البته نزد تو علم خواهد بود درین باب بسیار بگو که چگونه گفته است قال گفت مدینه قلت گفتم سمعت رسول الله  
شدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول می گفت فتنة اهل بلده و اهل و مال و نفسه و ولده و باره فتنة مرد و ابلا و انبیا  
وی در اهل و عیال اوست و در مال وی نفس وی و فرزندان وی و همسایه وی یعنی مرد است بر عایت حقوق ایشان  
و ادای آن چنانکه باید و در آن تقصیر نمی کند و برخلاف فرموده می رود بقریب ایشان از تکاب نهیات می نماید و ازان  
محنت می کشد و ایندای بنید و در پنج و عقب می افتد بکفرنا الصیام و الصلوة و الصدقة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر  
پس در آن فتنة را و تقصیرات را که بسبب آن از تکاب می کند و سبب آمرزش ازان می گردد و روزه و نماز و صدقه و امر  
معروف و نهی منکر که بنده می کند فقال عمر ایس هزارید پس گفت عمر رضی الله عنه نیست که این فتنة را می خواهم من یعنی من که  
حدیث فتنة از تو در خواستم مراد من ازان فتنة اهل و ولد و مال که تو گفتی نیست بلکه انما اید الی التی توح کون الجحری خواهم من  
از فتنة مگر آنرا که موج می زند مانند موج دریا یعنی فتنة بمعنی محاربه و مقاتله که در می گیرد مردم را و شایع می گردد و شروی و محنت و  
در ایشان قال گفت مدینه قلت گفتم بمر و مالک و لها چه می کنی و چه کار داری تو بان فتنة یا امیر المؤمنین یعنی ترا ازان  
غنی نیست و شران تبوی رسد و تو از او نبی یابی ان منیک و مینا بابا معلقا بدستی که میان تو و میان این فتنة در سبت بسته  
باب معلق کنایت داشته از وجود عمر رضی الله عنه چنانکه در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی تا وجود تو در میان است آن فتنة راه  
نی یابد و چون تو از میان رفتی آن فتنة می در آید و راه می یابد قال گفت عمر بطریق استفهام فیکسر الباب او یفتح پس شکسته می شود  
آن در که فتنة ازان مبدر آید یا کشاده می شود و فرق است میان شکستن در و کشادن او چون شکست راه و اشد دیگر نتوان  
سبت و بهم بر آورد و بعد از کشادن بسین مکن سبت و بقیه گفته اند که شکستن را کنایت از قتل داشت و کشادن را  
از موت یعنی چون فهمید عمر که باب کنایت از وجود اوست و آن از میان بر طرف خواهد شد پس بدید که قتل خواهد بود یا موت  
قال گفت مدینه قلت گفتم لابل بکسر شکسته می شود چنانکه دیگر علاج پذیر نبود و با بستن آن ممکن نباشد قال گفت  
عمر ذاک اجری ان لا یلقی ابدان یعنی شکستن در را و از راه است با آنکه سبت نشود همیشه قال گفت تحقیق که راه

از حدیقه است نقلنا الحدیقه بل کان عمر بن الخطاب البواب آیا بود و عمر که می دانست که است مراد از در که شکسته خواهد شد قال گفت حدیقه عمر است  
 می دانست عمر آنرا که ایام آن درون حدیقه چنانکه می دانند که پیش از فرواشب است یعنی علم یعنی ضروری آنی حدیقه حدیثا لیس بالا فایده بدستی که  
 من حدیث که در عمر حدیثی که نیست دروی غلطها و غلط مراد است شئی بی معرفت وجه موافق دروی و غلط در همه چیز رود و بعضی گفته اند  
 مخصوص گفتار بود قال همینان لسان حدیقه من البواب گفت راوی حدیث که شقیق است پس حدیث و حدیثیم و حدیثیم ازین که  
 بر سپید حدیقه را که گنیت مراد بباب نقلنا المسروق سگ گفتیم نام مسروق را که حاضر بود آنجا پس حدیقه را آنجا پس سپید مسروق حدیقه را  
 نقل عمر پس گفت حدیقه مراد بباب عمر است متفق علیه ۲۰ و عمر بن انس قال فتح القسطنطنیه یتیم قیام الساعة فتح این سخن مقرون است  
 با قیام قیامت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲۰ بباب اشراط الساعة چه شرط بسکون را چیزی را چه چیزی و هبته گویان  
 چنانکه گویند اگر چنین باشد چنین شود و شرط جمع آن و شرط فتح را علامت و نشانه وجود چیزی و اشراط جمع وی پس اشراط ساعت بسته  
 نشانهای قیامت باشد و ساعت جزوی از اجزای شب و روز را گویند و به معنی وقت حاضر نیز آید قیامت یا وقت بر باشند آنرا  
 ساعت گویند زیرا که چون آمدن وی سهم است بعد ازین ساعت وجود آن منتظر و تحمل است و عمل تفسیر کرده اند اشراط ساعت را با و در صغار  
 که وقوع یا بتر پیش از قیام قیامت و سنگه باشند آنرا مردم مثل ولادت امته را بخود را و نطاول در بنیان و کثرت جهل و زنا و ضرب  
 خمر و قتل رجال و کثرت نسا و تفضیح امانت و کثرت حروب و فتن و امثال آن که درین باب مذکور شده است و وجه تفسیر اشراط ساعت  
 باین معنی است که علامات کبریه که متصل قیامت واقع شوند در باب آینده مذکور شوند دیگرند وی گویند که شرط اول قیامت  
 در ذال مال و صغار آن نیز آمده است و باعث انکار مردم از آن است که این امور در عالم همیشه واقع است پس علامت بودن بر قیام  
 قیامت را انکار کنند اما کثرت وقوع و شجوع از اعلام آن داشته نه مطلق از او و بعضی در باب خروج مهدی را نیز ذکر کرده و خروج  
 وی با عیسه و در حال باشد که در قرب ساعت ظهور نمایند مگر آنکه گویم که ذکر مهدی اینجا بتقریب ذکر حروب و فتن است و تشریح این کلام در باب

آینده بیاید انشاء الله تعالی **الفصل الاول** بعن ابن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان من اشراط  
 الساعة گفت انس شنیدم آن حضرت را که می گفت بدستی که از جمله نشانهای قیامت ان یرفع العلم و یکثیر الجهل بر داشته شدن علم  
 است از میان مردم و بسیار شدن جهل است در میان ایشان و یکثیر الذنات و یکثیر شرب الخمر و بسیار شدن زنا است و بسیار شدن  
 شراب خوردن و قتل الرجال و یکثیر النسا و کم بودن مردان و بسیار بودن زنان است و چون کفر و آخر زمان شائع و غالب گردد  
 مردان جهان کنند کشته شوند حتی بکون خمین امرأة القیم الواحد تا آنکه می باشد مردی بجای زن را یک مرد که برپا شود بکار و بار این زنان  
 و مصالح معیشت و مخواری ایشان و فی روایتی دیگر روایتی بجای یرفع العلم و یکثیر الجهل این عبارت آمده که نقل العلم و یکثیر الجهل کم شود علم  
 و پیدا گردد جهل متفق علیه ۲۰ و عمر بن عمر قال سمعت ابی گنیت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان من بین  
 یدیه کذا بین فاعلموهم بدستی که پیدای شوند پیش از آمدن قیامت دروغ گویان پس برین بگنید از شر ایشان و مراد بکذا بین  
 یا آنانند که اهل بیت وضع کنند یا آنانکه دعوی پیغمبر کنند یا آنانکه بجهت ناپید کنند و هوای فاسد و متفاوتی باطل خود را بصواب

و سلف نسبت کنند و گمان برند که طریق حق و راه سنت این است نمود بابتند من و ملک رواه مسلم ۳۰ و عثمان ابی هریره قال سبنا العجی در آنست که  
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث سخن می کرد از جبار اعرابی ناگاه آمد با دو پیشینی فقال متی الساعه پس پرسید کی خواهد شد قیامت قال  
گفت آن حضرت او نیست الا انما فانتظر الساعه چون ضائع و هلاک کرده شود امانت یعنی محالیت شرعی و احکام دین که انما عرضنا الا انما  
بشارت بان است یا حق مردم و امانت بای ایشان منتظر باش قیامت را یعنی یقین وقت وی جز غلام الغیوب نماند و هیچ  
کس ابدان راه نماند این قدر است که علامات که پیش از وی بوجود آید نشان قرب وی گردد و نهاده و یکی از علامات و س  
تفصیح امانت است قال کیف اصنامکم گفت اعرابی چگونه باشد ضائع گردن امانت و در که ام وقت باشد قال او اوسه الامر  
الی غیر اهل گفت وقتی که سپرده شود کار دین از سلطنت و امارت و مقنا و امثال آن بنا اهل فانتظر الساعه پس چشم دار قیامت را  
زیرا که چون کار دین و دنیا در دست نا اهل افتد لاجرم صلاح کار از دست برود و فساد پیدا گردد و حقوق ضائع شود و سدر بر لفظ مجهول  
باشد بدین و تخفیف آن از سواده است و هر که بومی کاری سپرده شد گوئی آن کار را او سواده و تکلیف وی سانه شد رواه ابن جواد  
۴ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یکثر المال و یغنیف بر پان شود قیامت تا آنکه بسیار شود مال  
و بس بسیار شود حتی یخرج الرجل زکوة ماله تا آنکه بیرون آرد مرد زکوة مال خود را فلیأخذ امره قبل ما منه پس بیا بدین یکی را که قبول کند زکوة  
از وی و حتی یعود ارض العرب مروجا و انهار او تا آنکه بازمی گردد زمین عرب گشت زار ما و چراگاه با وجود بیاد مردم و جمع مرجع به معنی چراگاه  
و بچراگه آشتن ستور را کذا فی الصراح رواه مسلم و فی روایتی که قال و در روایتی امر مسلم را آورده که گفت تبلیغ المساکن انا ب می رسد سکنها  
و عمارت خانه های بدین موصی را که از بدین بر چند میل است و نام وی انا ب است بفتح همزه بر وزن حجاب کذا فی القاموس و انا ب  
کبیر همزه تیر گفته اند او بیاب یا نام وی بیاب کبیر یا تهمانیه و فتح آن و او بر اشی که او بیست یا انجار یکی ازین فنام خوانند بعضی بجزیره می خوانند  
و بعضی بیاب و نام اوست و مقصود آن است که عمارت و آبادانی این بلده مطیبه یکد کمال و تمام رسد و عثمان جبار قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیون فی آخر الزمان خلیفه می باشد در آخر زمان خلیفه که تقسیم المال و لایحه بخش می کند مال را و بی شمار  
از این بی بسیاری دهد و بی شماری دهد و بعضی گفته اند مراد باین خلیفه مهدی است و فی روایتی که قال کیون فی اسی خلیفه و در روایتی  
این چنین آورده که گفته باشد در همت من خلیفه که کشتی المال صیبا و لایحه عدل گفت می دهد مال را او شمار نمی کند از شمار کردنی از جهت  
کثرت اموال و غنائم و فتوحات و وجود سخاوت وی رواه مسلم ۴۰ و عثمان ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پوشک  
الفرات فرات نام جوی کوفه است و فرات در اصل یعنی آب خوش سخت شیرین است و مراد در حدیث یعنی اول است می فرماید نزد کیت  
این جوی آن یکسری با هر که رود و کند پرده عن کنز من ذهب از گنجی که از طلاست یعنی آب وی خشک گردد و از زیر و س  
گنجی از طلا بر آید فن حضرت فلایا خذ منه شیا پس کسی که حاضر شود و آنجا باید که استانند از وی چیزی زیرا که وی باعث تنازع و تقابل است  
چنانچه در حدیث آمده بیاید و بعضی گویند زیرا که گرفتار از آن گنج بخاصیت موجب ورود و نزول آفات و بلیات است و آن آتینه  
است از آفات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از آن جهت که آن مال مفضوب و مکروه است نزوح سجا به مثل بل قارون پس اتفاق

و فرمود که این حرام باشد و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتى یخیر القرات لمن جبل من ذهب  
و هم اابی هریره است که گفت آن حضرت قائم نمی شود قیامت تا آنکه کشف می کنند فرات از کوهی که از طلا است یعنی طبرگردانند آنرا  
فیقتل الناس علیه کتاشی می کنند آوسیان بروی میقتل من کل مائتة پس کشته می شوند از هر صد تسعة و تسعون نو و نه و یقول کل رجل منهم  
و می گوید هر یکی از ایشان اعلی الون انا الذی انجو شاید که من پشم آنکه نجات یابم رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت تعقی الارض افلاذ کبده باقی می کند یعنی بیرون می اندازد زمین پاره های حسگر  
خود را که عبارت است از گنجهای مدفون و موقوف معدنیه و افلاذ جمع فلذ است کبیر فاو ذال در آخر و فلذه یعنی قطعه و در قاموس گفته که فلذ  
کبیر جگر شتر و فلذة تبا پاره جگر و پاره ذهب و فضه و لحم و تغییر پاره های جگر از برای آن است که آن فلاصه زمین است چنانکه جگر فلاصه شتر است  
اما فلذ برای شده و کسر فا و لام و فتحین و ضمین یعنی جوار هر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس و صامس می فرماید که بیرون می آرد  
زمین قطعه ها را استمال الاسطوانة تا نند ستونها من الذهب و الفضة از طلا و نقره و غیره القائل پس می آید کسی که کشته است مردم را بر سر  
مال فیقول فی هذا قتلت پس می گوید از برای این قتل کرده ام من و یحیی القاطع می آید قاطع کننده رحم و باز دارنده جان از خوشیشان  
فیقول فی هذا قتلتم رحمی پس می گوید از برای این مال بریده ام حق رحم را و یحیی اسارق می آید دزد و فیقول فی هذا قتلتم سید  
پس می گوید از برای این بریده ام دست من یعنی این مال چیرمی است که در محبت و خویشی او این معاصی را ارتکاب کرده و  
این محنت تا دیده ام و الا ان هیچ کاشی آید و حاجت بدانند اریم فیدعون پس ترک می کنند و می گذارند آن مال را که از زمین برآمده  
غلا یا خدو ن مننه شیا پس می گیرند آن چیرمی را رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الذی نفس بیده  
گفت آن حضرت سوگند بخدا می که بقای ذات من در دست قدرت اوست لا تذهب الدنيا حتى یر الرجل علی القبر فیرود و  
فانی نمی گردد دنیا تا آنکه می گردد و بر گور فتمیرا علیه پس می غلطد بر گور و یقول یا یستنی کنت مکان صاحب هذا القبر و می گوید کاشک  
می بودم من بجای صاحب این گور و لیس به الدین الا السبلاء و نیت بوی دین مگر بلا و این عبارت را او معنی گفته اند یکی آنکه مراد  
بدین عادت است و دین یعنی عادت آمده پس معنی چنان باشد که می غلطد آن مرد و آرزوی کند بر قبر و نیت غلطیدن و آرزو  
کردن مراد عادت و نیت باعث مراد اگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و چه دیگر آنکه دین یعنی مشهور است و معنی آن است که نیت مراد  
باعث بر غلطیدن و آرزو کردن بجهت امری و فتنه که رسیده باشد او را در دین بلکه بلا و شفت که از نیت دنیا رسیده است و این هر دو  
وجه عالی از بعدی نیت و تواند که معنی این باشد که درین وقت که می غلطد بر قبر و نیت میکند موت و هیچ از دین با وی مانده است و دین  
بجهت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلاء و فتنه رواه مسلم و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم  
الساعة حتى یرج نار من ارض الحجاز قائم نمی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید آتشی از زمین حجاز یعنی حنائق الابل بصری روخن می گردانند و در  
شتران را در بصری بضم باو سکون صادر می است از شهرهای شام میان وی و دمشق چند مرله است متفق علیه بدانکه اخبار در حضور  
این نار کجند تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در دیگر ناطق بیکت حضرت سیکانات علیه افضل الصلوات

اهل این بلده را از آفت آن وقایع نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخره تا فایت روز یکشنبه بیت و هفتم رجب که مجموع آن مدت پنجاه و دو روز است بود رسیدن آن از جانب حجاز بود مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد با بروج و کنگرنا گویا که جاده از آرمینان هستند که او را می کشند بر کوهی که می رسد خاکستری سازد و چون از زمین می گذارد و چون بعد فرا می کند و چون دریا جوش می زند و گویا از میان آن جویمای سبز و کبود می بر آید و تقرب مدینه مطهره می رسد و با وجود آن نسیمی باران از آن بسوی مدینه می آید و گفته اند که هنوز آن ناراکتاف و اطراف آن بوادی درباری را گرفته بود و حرم نبوی و حبل بیوت مدینه را مثل نور آفتاب درگرفته و مردم شبها در روشنایی آن کاری کردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و انخساف پذیرفته بود و بعضی از اهل مکه گفته اند نور این نار در پیامه و بصیری مشاهده نموده و از عجایب احوال این آتش آن بود که اجبار را می خورد و می گدازد و آتش را از او اثری و آتشی نبود و می گویند که در وادی سنگی بزرگ بود که نصف آن داخل حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون نصف داخل رسید منطفی گشت پس اهل مدینه مقدمه رفتند و احتمال آوردند در مظالم نمودند و اتفاق و اعتناق کردند و در شب جمعه جمع اهل مدینه حتی النساء و الصبیان و حرم شریف بیوتت کردند و در حجره شریفه سرها برهنه حتی تضرع و استمال کجا می آوردند پروردگار تعالی روی آتش را بجانب شمال گردانید و اهل این بلده عظیمه را ازین آفت نجات بخشید و بعد ازین سال وقایع مزید در اکتاف عالم بحدوث آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقوع رسید و در بغداد و اکتاف عالم آتش حرب و فتنه بلند شد چنانچه گذشت و در کتاب مذب القلوب الی و بارالمحبوب که در احوال مدینه مطهره تالیف یافته است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم بالصواب

و عن انس بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اول اشرار الساعة ثلثین عملاً قیامت نار کثیر الناس من اشرق الی المغرب آتشی است که میراند مردم را از مشرق بجانب مغرب طبعی گفته که مراد اولیت اوست در علاماتی که متصل اند بقیامت و الا این نار حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین نار بود پس نخست چون باشد و الله اعلم رواه البخاری ۲۱۲ الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یتقارب الزمان برپا نمی شود قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر می شوند و زود می گذرند از زمان تعیینش آن است که می فرماید فتكون السنة كالشهر يس می باشد و می گذرد سال مانند ماه و الشهر كالجمعة و ماه مانند هفته و تكون الجمعة كاليوم و می باشد هفته هم چو روز و يكون اليوم كالساعة و می باشد روز همچو ساعت و تكون الساعة كالنقرة بالنار و می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش قهر بفتح ضاد و می بسکون را یک انقضت از آتش و بفتح رخی که زود از فتنه گذرد و آت مشهوره در مدینت بسکون را است چنانکه در اکثر نسخ صحیح نوشته شده است و در بعضی نسخ نیز ضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی دال است بر آن و ضمیر بفتح را بمعنی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان کوتاهی عمر است بلی برکتی در آن یا کثرت نزول شده اند و چون و حروب و فتن که با تمام و اشتغال بدان خبرند ازین و آگاه نشوند که هر چند گذشت و چگونه گذشت رواه الترمذی ۲۱۲ و عن عبد الله بن حواریه بنع ما رواه تخفیف و او صحابی است نزول کرد شام را و در کاشفت ذی بی گفته که مراد از آن مدینت است یکی این مدینت است که اینچنانکه کور است قال یقینا رسول الله کفبت من ستار و ما را بپیمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز کردن آتیم تا شنیده بیایم و

چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و مجبور بودند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواست که چیزی برای خود پیدا کنند  
که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غیر الصریح نکرد و بزرگتر غنیمت افتقار نبود فافهم علی اقدامنا و دستاوار ابر یا بهای ما یعنی  
پیاده و دستاوار از جهت عدم قدرت بر اکتساب و چنانچه پیشتر از آن غزوه فلم نعلم شیبایس بنا و رویم از غنیمت چیزی را  
و عرف الجهدنی و وجهنا و شناخت و دید آن حضرت اثر مشقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس بر فاست بخلی بجهت  
تسلیه و دعا کردن ما را انتقال پس گفت اللهم لا تکلم الی خداوند انگذار ایشان را بسوی من و بسیار کارهای ایشان را  
بن فاصنع عنکم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت با خودت و غم خواری ایشان را و لا تکلم الی انفسهم و گنجان  
ایشان را با ایشان فی غیر و اعلمنا که عاجز آیند از ساختن مهمات نفسهای خود و لا تکلم الی الناس و نگذار ایشان را و کارهای  
ایشان را ب مردم و محتاج نگردان ایشان را بسوی مردم فیتاژوا علیهم که اختیار کنند و مقدم دارند مردم حاجت ما سے  
خود را بر حاجت های ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت گرفتار ان نفس است و در اینجا تعلیم و تنبیه است از آن حضرت  
مرامت را که کارهای خود را بجد بسیارند و اعتماد بر نیروی بجانہ تعالیٰ نه کنند و نظر ندارند بعبیت کار خود را بجد ابا زنگدار  
گفت نمی بینم ازین بهتر کار بود و آن حضرت نفس شریف خود را نیز درین مقام بر حد بشریت و ضعف عبودیت داشت به جهت  
رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علاذ الادی صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه مطلق و نایب کل جناب اقدس  
است می کند می دهد هر چه خواهد باذن وی فان من جودک الدنیا و ضررتها و من ملوک علم اللوح و القلم جزاه الله عنایه الخیر  
تم وضع بیه علی راسی عبد الله بن حواله که راوی حدیث است می گوید پیشتر نهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر من تم  
قال یا ابن حواله پیشتر فرمود ای سپهر حواله اذاریت الخلافة قد نزلت الارض المقدمه و قتی که بیینی خلافت و امارت را  
که تحقیق فرود آمده است در زمین شام مقدمت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک رسیده است زلزله ما و السبلابل  
و بلبله ما و بلبله یقین یعنی هم و حزن و فتنه و وسوسه آید و الامور اعطام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عادت های شدید فالتا  
یومئذ اقرب الی الناس من یری بزه الی راسک پس قیامت درین هنگام نزدیک ترست از مردم ازین دست من  
بسوی سر تو و مانا که وقوع این حال در آخر زمان باشد در وقت قیامت المقدرس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم  
رواه ابو داود و سناده حسن و رواه ایحاکم فی صحیح و اینجا در اصل کتاب بیاض است و خبری این کلام را نوشته است مؤلف  
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا اتخذ القتی و ولاد قتی که گرفته شود و گردانیده شود غنیمت بار اولت ما  
یعنی اغنیاء و ارباب مناصب غنیمت ما را که بکلم شرع مشرک است میان تمامه فازیان بود اند و در دست تصرف خود آردند  
و میان خود قسمت کنند و فقر و ضفکار از آن محروم گردانند و اول کبیر و ال و فتح و اوجیع دولت بنم و ال و فتح آن بمعنی انقلاب  
نمان و دست بدست رفتن مال و بعضی گویند که بضم اسم مال است که گرفته می شود و بفتح انتقال از حال شدت و محنت  
بحالت تنعم و سرور و الا انما یعلمنا و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی و در معنی که از مردم نهاد شود



خیانت کند و آنرا در حکم غیبت دارند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشانست و الزکوة مغرور گردانیده شود و پند آهسته شود و کوه را  
مثل طریقت یعنی وادان زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بطلم و نادان از ایشان مال می ستانند و تعلم لغیر الدین و وقتی که آموخته شود  
و تحصیل کرده شود علم نه برای دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکه برای تحصیل دنیا و جاه و عزت و تقرب ملوک و اطاع الرسل  
امراته و اطاعت و فرمان برداری کند مرد زن خورد در آنچه به معصیت دین و فرموده حق است و حق است و بر بخاند بی جهت شرمی مادر خود را  
و ادنی صدقیه و نزدیک گرداند مرد بخود دوست خورد او اقصی اباه و داد و پدید ز خورد اطهرت الاصوات فی اسما و پدید اگر دو آواز تا  
و سخن های لایعنی در مسجد مخصوصا آوازهای غنا و فرامیرد فریاد های رقاصان که بران می کنند چنانچه درین زمان متعارف شده است  
وسا و القبیله فاسقم و معتز و بزرگ گرد و قبیله را کسی که فاسق است میان ایشان و کان زعیم القوم از اولم و باشد کفیل و رئیس  
قوم کسی که سخن کند در کار و بار و معات ایشان و رجوع معات ایشان باوست از نزل ترین ایشان و اکرم الرجل مخافة شرمه و گرسه  
و آهسته شود مرد از جهت ترس بدی او چنانچه فاسقی یا ظالمی حاکم و غالب آید و مردم را چاره نمایند از تعظیم و تکریم و اطاعت و س  
و ظهیرت لمقینات و پدید آید میان مردم و ختملا ط کنند با ایشان مطرب زنان و قلیه منبج قاف و سکون یا مقدم بر نون در اصل یعنی  
و اه سرد گویند است یا مطلق واه و المعارف و پدید آید بلاهی یعنی آلات سرد که آنرا فرامیرد خوانند مثل عود و طبل و در باب و  
جنان و شربت انور و خور و و شود شراب با و سکر است و لمن استند هذه الالهة اولها و نفرین کنند و بد گویند در شنام و هندی پیمیان  
این است پیشینان است را طیبی گفته یعنی طعن کنند خلف و مناف و یا کنند بدی ایشان را و اقتدا و پیروی نکنند ایشان را  
چون چنین کردند گویا لعنت کردند این سخن درست است و حقیقت لعنت نیز در صحابه و تابعان ایشان از فرقه زائیه در فتنه بود و  
آند نسل شهدا لعنایه فار قبوا عند ذک پس انتظار برید نیز پدید آمدن این امور که مذکور شد در بجا هم او با و سرخ را و زلزله و زمین  
زمین را و خسفا و فرو رفتن در زمین را و سحای و سح کردن آدمیان را و سح تبدیل صورتی بصورتی دیگر و سح ترازان و قدر فاک سنگ  
افتادون را از آسمان و آیات متتابع و انتظار برید نشانی های قیامت را کپی و دپی می رسد که نظام قطع سلک هم چو ترتیب رشته  
جواهر رشته کشیده که گسسته شده رشته او متتابع پس بهایی افتاد جواهر آن نظم در کشیدن جواهر رشته نظام کبیر رشته جواهر و سح  
نیز آمده و سح رشته کذافی القاموس و المعول و نظام در قاموس معنی مصدر نیز گفته پس برگردانید او را یعنی منظوم یا به معنی  
حاصل بالمصدر چنانکه ترجمه شارت بدان کردیم فافهم رواه الترمذی ۴۲ و سخن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم ان فعلت اتمی خمس عشرة خصله و قتی که کند است من پانزده خصلت را عمل بهای البلاء از روی آید بروی بلا و فتنه که مذکور  
شد و عدد بده الخصال و شمار کرد آن حضرت این خصلت ها را که مذکور شد در این قول صاحب صلیح است زیرا که ترمذی ذکر کرد  
هر دو عدد پیش پایلی و شمار کرد و عدد او خصله عشره را که اقال الطیبی مشهور چون این خصلت ها که مذکور شده اند شانزده اند ازین جهت  
گفت و لم یکر تعلم لغیر الدین و ذکر کرد این خصلت را که آموخته شود علم نه از برای دین قال و یک اختلاف دیگر درین دو عدد است  
است که گفت بجای و ادنی صدقیه و اقصی اباه و در صدقیه و جبا اباه و یکی کند و دست خود را و جفا کند پدر خود را و قال و گفت بجای

وشرکت الخمر وشراب الخمر بظلمت وگفت بجای لعن آخر هذه الامة وليس الخمر وپوشیده شود وچاهمای ابرقیمی رواه الترمذی ۴۵۰

وعمرو بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي نبي رواد وغانی نبی گردد دنیا تا آنکه مالک می شود عرب را مردی از اهل بیت من شخصی که عرب درین مهربت بجهت اصالت وشرافت اوست و الاور

احادیث دیگر آمده که مالک تمام دنیا گردد عرب و مجرم اهل ائمه است موافق باشد نام آن مرد نام مرد رواه الترمذی و ابو داود و

فی روایتی که در روایتی مرالی داود این چنین آمده است که قال لولم یبق من الدنيا الا یوم گفت آن حضرت اگر باقی نماند از دنیا

مگر یک روز بطول الله ذلک ایوم هر آنکه در آنی گرداند خدای تعالی آن روز را حتی بیعت الله فیہ رجلا معنی تا آنکه می برانگیزد

خدای تعالی در آن روز مردی را که از من است او من اهل بیتی یا گفت از اهل بیت من است یو اهل ائمه است و اسم ایام آن

موافق باشد نام او نام مرد نام پر روی نام پدر مر امیلا الارض قسطا و عدلا پر گرداند آن مرد زمین را بداد و عدل کما بلطت

علما و جور اچنانکه پر کرده شده است بستم و جور معنی قسط و عدل نزدیک بهم اندهم چنانکه معنی ظلم و جور و در معنی گفته قسط و ا و

و عدل و او دهنده و هو غلات ابلو غلستم و اصله وضع الشیء فی غیر محله جور سیل کردن از راستی جور اهل تعالی جاز من طریق و

ستم کردن در حکم یکسی و در قاموس نیز نزدیک بهمین گفته و گویا که مراد در حدیث تاکید و تقریر است یا گوئیم مراد بقسط و او و

خوانان دادن و عدل عدالت و تسویه و برابری در حقوق بنودن و از غلبه جور مقابل این دو معنی را الله اعلم ۴۶۰ و عن ام سلمة

قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول المهدی من عترتی من اولاد فاطمة ام سلمة گفت شنیدم رسول خدا را را

صلی الله علیه و آله و سلم که می گفت مهدی از عترت من است از اولاد فاطمه عترت کبرئیل مرد و گروه وی و خویشان و نزدیک وی از آنها

که گذشته اند و آنانکه بیایند فی اعراب عترت خویشان و نزدیکان مرد و در نهایت گفته عترت مرد خویشان وی و خویشان آنحضرت

اولاد عبد المطلب را گویند و بعضی گفته اند نزدیکان از اهل بیت یعنی اولاد وی و بعضی گویند قریش همه عترت اند و مشهور است

که عترت آنها که حرام است بر ایشان زکوة و آنها اولاد ما هم اند و بر همه اقوال قول وی من اولاد فاطمة تقیید است تا معلوم گردد که

مهدی خصوصا از اولاد فاطمه است رواه ابو داود ۴۰۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهدی من

سنتی مهدی از اولاد من است اهل کعبه روشن و کشاوره پیشانی اثنی الاون طبع معنی از طرف بالا امیلا الارض قسطا و عدلا پر می کند زمین را

بعدل و داد کما بلطت علما و جور اچنانچه پر کرده شده است بستم یک سبب عتین مالک می شود زمین را هفت سال و ا

ابو داود ۴۰۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی قصه المهدی قال روایت کرد ابو سعید از آن حضرت در قصه مهدی که فرمود

بعد از ذکر عدل و داد وی قحطی الیاء المبل پس می آید بسوی مهدی مردی فیقول پس می گوید آن مرد یا مهدی اعلنی اعلنی ای مهدی

بره بده مرا یعنی چیزی قال گفت آن حضرت یعنی که فی توبه پس برود گفت پر کرده می دهد مهدی مر آن مرد را در جانه آن مرد است

ان جمله آنچه می تواند که بر دارد آن مرد از او را هم و در نهایت بسیاری در دینی شمار و در چنانچه گذشته رواه الترمذی ۴۹۰

و عن ام سلمة عن ابی سعید الخدری قال گفت آن حضرت کیون اختلاف عند موت فلیفتبید ای شود اختلاف و

و

تشریح و جد اہل در مردم تدمرون علیہ کہ در آخر زمان پشت نخرج رجل من اہل المدینہ پس بیرون می آید بدعوی امامت مرد سے  
از اہل مدینہ تا ربالی کہ در حالی کہ گزینند و روندہ است بسوی مکہ فیاتہ ناس من اہل مکہ پیش پیش سے آئند اور مردمان از اہل  
مکہ نخرجونہ پس بیرون می آوند و امام می گردانند اور انجو اہلس والحاہ و ہوکارہ حال آنکہ آن مرد خشنود و رومی نیست با امامت  
فیبا یونہ میں اگر کون المقام پس بیت می کنند و می گردند مردم آن مرد را میان مگر اسود و مقام ابراہیم گفتہ اند کہ مراد باین مرد ہوسا  
است یعنی الیہ پس فرستادہ می شود بسوی این مرد و بعثت من ہشام لشکر می از شام یعنی بادشاہی کہ در آن وقت در شام  
باشد لشکر بہامی جنگ و قتال ہمدی بہ ہشام لشکر مضمبم بالید از بین مکہ و المدینہ پس بزین فرورہ شود این لشکر اور پیدا کہ  
نام موضع است در میان مکہ و مدینہ سید اور لغت بمعنی بیابان فرین ہوا آید و مراد باین لشکر سفیانی است و این قتال  
فتنہ امارت سفیانی است کہ یکی از علامت خروج ہمدی است درین باب اعاویث بسیار وارد شدہ قریب بتواتر  
یکے از ان این حدیث صحیح است کہ روایت کردہ شدہ است از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ کہ فرمود  
سفیانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان لہوچی مروی گران سرچیک روی نقطہ سفید و چشم کہ بیرون آید از جانب دمشق و  
اکثر از تابعان وی از قبیلہ ہشند کہ نام وی کلب است و بسیار کشندہ بود مردم را تا آنکہ شکم ہامی زنان را بشکا فدی و بچگان را  
بکشد و چون خیر ہمدی بشود لشکر بہ جنگ وی بفرستند پس آن لشکر بہریت خورد پس از ان سفیان خود بالشکری کہ باو سے  
بود بہ جنگ ہمدی تبار دور موضع کہ پیدا نام اوست بالشکر ہم بزین فرورد و ہج یکے از ایشان نجات نیابہ مگر کسی کہ این  
خبر بہ ہمدی برساند فاذا رای الناس ذنک پس چون بدانند و بہ بینند مردم این حال را و بشنوند خبر ہلاک سفیانی را  
اتاہ ابدال ہشام بیامند ہمدی را ابدال از ولایت شام و عصاب زہل العراق و جاعتما از اہل عراق فیبا یونہ پس بیت  
می کنند ہمدی را و ابدال قومی اند کہ بر پامی دار و مذای تعالی زمین با برکت ایشان و ایشان ہفتاد تن از جبل تن در شام  
وسی در غیر آن اگر یکے از ایشان بیور و بدل وی دیگر سے را از سائر الناس بجای این باشند و ذکر ایشان در اعاویث آمدہ  
و سیوطی در شرح سنن ابی داؤد گفتہ ذکر ابدال در کتب ستہ نیامدہ مگر درین حدیث نزد او داؤد و حاکم از انہرا خارج کردہ و تصحیح  
نودہ است ولیکن سیوطی در مجمع الجوامع از غیر کتب ستہ و ذکر ابدال اعاویث بسیار آورده در اکثر اعاویث ذکر عد و جبل  
است و در بعضی سے و پر حدیثی از امیر المؤمنین علی آورد کہ ابدال این ہجر را بسیار می نماز روزہ و صدقہ نیافتہ اند و بدان  
در سائر مردم ممتاز نگشتہ بلکہ سخاوت نفس و سلامت قلب و خیر خواہی مسلمانان یافتہ و فرمود حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم با علی وجود مردم در امت من کہ بہ صفت ابدال باشد کمتر از گوگرد سرخ است و در حدیثی دیگر از معاذ بن جبل آورد کہ ہر کہ  
روی این سے صفت بود وی از جبل ابدال است رضا بقضا و مبر از نا فرمود و نہا چشم کردن بہ بیت دین خدا و تیر امام ترا  
در اجابہ العلوم آورده کہ ہر کہ این دعا ہر روز بار بخواند اللہم انظر لائتہ اللہم انظر لائتہ اللہم انظر لائتہ اللہم تجاوز عن ماتہ محمد اور اور جب ابدال  
نویسند و باطل ہر کہ تبدیل صفات تو می کند و غیر خواہ خلق خدا باشد از جبل ابدال است امام ادر عصاب اہل عراق نیز قوسے انہ

از رجال الهی بصائب چنانچه ابدال و از امیر المؤمنین علی آمده است که ابدال بنام باشند و بجای مبر و عصاب لعراق و بعضی  
می گویند مرد بصائب نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصب القوم نفحات و لغت نیکان قوم را گویند ثم نیشا رمل من  
قریش بعد از آن پیدا شود مردی دیگر از قریش به مخالفت مهدی که احواله کلب فالهای آن مرد یعنی برادران ما در روسه  
از قبیل کلب باشند که قبیله است مشهور از عرب و در حقیقت کلبی از آن قبیله بود فیث است ایسم نیشاپس می رشتند این مرد نیز بسوی  
مهدی و تابان وی شکر می راود می جوید از احوال خود که نبی کلب اند فیظرون علیهم پس غالب می آیند مهدی و تابان  
وی برین شکر فذک بعت کلب و این مذکور فتنه شکر کلب است که نیز از علامات خروج مهدی است و لیل سنه الناس  
و کاری کند مهدی در مردم سینه بنیم سبت و روشش پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و یقنی الاسلام بقرانه  
سنه الارض می اندازد وین مسلمانانی گردن خود را برین وثبات و قرار می یابند و جران کسیر هم و خفت را و نون در آخر پیش کردن  
شتر از نرج تا منحوی که در وقت نشستن و قرار گرفتن و استراحت آنرا بر زمین بند و اینجا کنایت است از نکلن اسلام و  
استمرار وی که دیگر هرج و مرج از میان بر خیزد و از جنگ و جدال نشان نماند و دین اسلام و احکام سنت و جماعت قرار  
یابد و استقامت پذیرد و خلفانی در میان نماند فیلیت سبع سنین پس کشت می کند و بسپاید مهدی هفت سال تم یونی سپتر  
میرانید شود مهدی و صلی علیه وسلم و نماز بگذارند بروی مسلمانان رواه ابو داود و ابو یوسف و ابی سعید قال ذکر رسول الله  
گفت ابو سعید خدری ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بلا یصیب بذه الاله مخنتی و آزمایشی و شدنی را که برسد این است را  
حتی لا یجد الرجل علی ایلج علی من لطم تا آنکه مردنیا بد جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم فیث است الله در بلا من عترتی و اهل سینه  
پس بر انگیزد می رشتند فدای تعالی مردی را از فرزندان من و اهل بیت من با نامت فیملأ به الارض قسطا و عدلا پس پر  
می گرداند حق تعالی بوجود آن مرد زمین را ابدال و او کما ملئت ظلما و جورا چنانکه پر کرده شده است زمین بجز و ستم برضی علیه ساکن  
السماء و ارضی و خوشنود می باشد از وی سکونت کنند آسمان یعنی هر که در آسمان است و ساکن الارض و سکونت کنند  
زمین یعنی هر که بر زمین است لا تدع السماء من قضاها شیانمی گذارد آسمان از قطره های باران خود چیزی را الا صبوه و در باران  
مگر آنکه بریزد آسمان آنرا بر زمین در حالی که بسیار ریزنده است و در نفتح دال و شد پدر ابار بدن باران در در بسیار ریزد ان  
و لا تدع الارض من نباتها الا اخرجها و نمی گذارد زمین از رستتیه های خود چیزی را مگر آنکه بیرون می آید آنرا یعنی بارانها  
در زمان مهدی بسیار بار و در بار و در اتمها و حاصل های زمین بکمال آید و عیش و زندگیانی خوش گردد حتی سینه الاحیاء و الاموات  
تا آنکه آرزو دارند زندگان مردگان را یعنی وجود و حیوات ایشان را گویند که ای کاش ایشان بر نمانند ما بودند می تا روی عیش و نشاط  
و کامرانی دیدندی و بعضی ایما کبیر همزه خوانند مصدر به معنی زنده گردانیدن معنوده ها آرزو برند که زنده گردانند فدای تعالی  
ایشان را و این بطریق فرض و تقدیر است بر ای قصد مبالغه اگر روایت بدان ثابت گردد و الا مجرد اجمال است و الله اعلم  
یعیش فی ذلک سبع سنین او ثمان سنین او تسع سنین زندگیانی می کند مهدی درین خوشی و کامرانی هفت سال یا هشت سال

یا نه سال و این بطریق مشک راوی است با در آن وقت بر آن حضرت میباشند و در وقت دیگر تعیین کرده باشند و الله اعلم رواه الحاکم  
 نے ستر کہ وقال صحیح روایت کرد این حدیث را حاکم در ستر کہ خود کہ نام کتاب است و گفت کہ این حدیث صحیح است و در اصل  
 کتاب درین مقام بیاض است ۱۱ و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہجرت رجل من اورا النہر میرد  
 می آید مردی از اورا النہر و در فتح مصباح من ما وراہ النہر یقال کہ گفته می شود مر آن مرد را الحارث حارث نام است و حارث صفت  
 و کار است یعنی کشت کارکنند و تواند کہ ہر دو نام باشد یا ہر دو صفت و باطنیہ خواہ بطریق علیہ یا وصفیت اورا این دو نام بخوانند  
 علی مقدمتہ جل پیش از وی مردی دیگر بر آید یقال کہ گفته می شود مر این مرد را منصور یوطن او یکن لال محمد قراری دہد و متوطن میگردد  
 آن مرد کہ حارث نام است آل محمد را واد یکن مشک راوی است و تمکین و توطین نزدیک ہم اند و در معنی یعنی قرار دادن و پای بر جا  
 کردن کما کنفت قریش رسول اللہ چنانچہ قرار دادند و پای بر جای کردند قریش پر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر چه بعضی از ایشان  
 در ابتدای حال اندامی آن حضرت کردند و از وطن بیرون آوردند اما در آخر تقویت و تمکین و نصرت و تائید ہم از قریش دید و ہما بر آن  
 از کہ ہمہ قریشی اند و تائید و تمکین ابو طالب آن حضرت را نیز ازین باب است و جب علی کل مومن نصرہ واجب و لازم است بر  
 ہر مسلمان یاری و ااون و تائید نمودن آن مرد حارث نام اوقال اجابتہ یا فرمود لازم است قبول نمودن و گردیدن اورا مشک راوی  
 است کہ نصرہ گفت یا اجابتہ از سوق این حدیث چنانچہ از سیاق احادیث دیگر کہ آورده اند درین باب ظاہری شود کہ خروج این  
 مرد بطریق دعوی امامت و خلافت بود کہ ہر مومنان اجابت و اطاعت او لازم گردد و یکن کہ بطریق تعلیم و ارشاد و ہدایت بود و مراد  
 نصر و اجابت اعتقاد و محبت باشد و منصور مقدمہ لشکر وی بود رواہ ابو داؤد ۱۲ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم الذی نفسی بیدہ سوگند بخدائی کہ بقای ذات من در دست قدرت است لا تقوم الساعة بر پائی شود قیامت حتی  
 حکم اسباع الا ان تانک سخن کنند و زندگان آدمیان را و حتی حکم الرمل عنذہ سوطہ و تا آنکہ سخن کنند و در اطراف تازیانہ او نذیر بخر یک طرف  
 ہر خبر کنانی القاموس و فی اصل عنذہ اللسان تیزی زبان و عنذہ السوطہ جابوق تازیانہ و عنذہ المیزان رشتہ کہ بداشتہ شود بومی ترازو  
 و شتر اک نملہ و سخن کنند ہر دو بند فعلین او و بخرہ مخذہ و خبر ہر دو را در آن وی سبب آمدت اہل بعبہ ہر چیزے کہ نوپیدہ کردہ است اہل و عیال  
 وی پس وی رواہ الترمذی ۲ الفصل الثالث عشر عن سبب قتادہ قال قال رسول اللہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و  
 آلہ وسلم الا یات بعد المائتین ظہور نشانی مای قیامت کہ پی در پی ہر سہ بعد از دویست سال خواهد بود از ظہور دولت اسلام یا  
 از وفات حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تواند کہ مبد آن بعد از ہجرت یا ااون خبر اعتبار نمایند و الله اعلم رواہ ابن تائبہ  
 ۲ و عن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا را تیم الرایات اسوگفت ثوبان مولی آن حضرت کہ گفت آن حضرت  
 وقتی کہ بہ پیشہ شما در نغمہای سیاہ را فذہارت من قبل خراسان کہ تحقیق آمدہ است از جانب خراسان فاتو با پس بیایید آنہارا  
 فان بینہا فلیقہ اللہ المہدی زیرا کہ بدستی کہ در آن رایات فلیقہ خداست کہ نام او مہدی است رواہ احمد و بیضاوی فی دلائل  
 النبوة و تفصیل این حکایت و اہتال آن از رسالہ حضرت شیخ علی مستفی قدس سرہ کہ در علامات مہدی آخر زمان نوشته اند

باب حبس ۲ و حسن ابی احمی گفت ابواسحاق سببی که تابعی کبیر است دید علی را در این عباس و ابن عمرو و دیگر صحابه را که شنیده حدیث از وی و پشت صحابی فقیه است و شعبه گفته که وی حسن است در حدیث از حسن و ابن سیرین و مجاهد و سبعی یفصح حسین و کسر بانسبت بسببی که نام شخصی است قال قال علی گفت ابواسحاق سبعی گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نظری ابنه حسن و حال آنکه نگاه کرد بسوی سپر بزرگ خود که امام حسن مجتبی باشد قال گفت علی ان ابی بنی اسید بدستی که این سپر من سید است کما سماه رسول الله چنانچه نام کرده است اورا سید بنی اسید و اصل علی الله علیه و آله و سلم و تخرج من صلبه و نزدیک است که بیرون می آید از پشت و به رمل مروی سببی نامیده می شود با سبب سببی که نام پیغمبر شامی یعنی محمد شبیه فی الخلق مشابهت دارد و این مروی پیغمبر خدا را اصل علی الله علیه و آله و سلم در سیرت باطنی و لاشبیهه فی الخلق و مشابهت ندارد آن حضرت را در صورت ظاهر یعنی در همه خیره وجه و جوه و الا در احادیث مشابهت بصورت تیر به بعضی جهات ثابت شده است ثم ذکر قصه بلاء الارض قسطا پس ذکر کرد علی رضی الله عنه قصه پر کردن آن مروزمین را بعد از او و او را او روایت کرد این حدیث را ابو داود و مسلم و دیگران ذکر کرده اند و در تفصیل بدانکه احادیث در باب بودن مهدی از اولاد فاطمه زهرا بعد از رسیده فی تقلید و تخصیص بودن او از اولاد امام حسن یا امام حسین و در بعضی احادیث تخصیص بودن او از اولاد امام حسن واقع شده چنانچه درین حدیث که از امیر المؤمنین علی روایت یافته و در بعضی احادیث از اولاد امام حسین نیز واقع شده سلام الله علیهم اجمعین و در بعضی احادیث فریب از اولاد عباس نیز آمده شیخ ابن حجر عسقلانی در تطبیق احادیث گفت که مانع نیست از اجتماع ولادت متدوره در شخصی و احد از جهات مختلفه پس تواند که امامین را در وی ولادت باشد و لیکن امام حسن و اولاد علی باشد زیرا که احادیث بودن وی از ذریه امام حسن بیشتر است و نیز ممکن است که یکی از امامات وی باشد بود و الله اعلم به و حسن بابر بن عبید الله قال فقد ابحر افی سنته من سنی عمر گفت بابر که کرده شد در سالی از سالهای خلافت امیر المؤمنین عمر التی نونی فیما آن سالی که وفات یافت عمر در آن یعنی در آن سال در آن دو بار پیدا شد فاهتم بزرگک به آنشید این غم ناک شد عمر رضی الله عنه بسبب ناپید شدن طلح غمناک شد فی حنت فبعث الی لیمین را که با پس از دستاورد بسوی ولایت بین سواری را و را که با الی العراق و دستاورد سواری دیگر را بسوی عراق و را که با الی اشام و سواری را بسوی اشام بیست من الطراد در حالی که سوال می کند آن سواری مردم را از وجود طلح و کجاست که ضمیر بسیار برای عمر باشد بل اری من شینیا آیا نموده شد هیچ یکی از آدمیان چیز را از طلح فاتاه الکراب الذی من قبل لیمین بقبضه پس آورد عمر را آن سواری که آمد از جانب لیمین شستی را یعنی از طلح فاشترک با بین بدیه پس پراکنده کرد آن مشت طلح را پیش عمر فلما راه عمر کبر پس هر گاه که دید طلح را عمر کبیر بر آورد و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله عز وجل خلق الف امه گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت بدستی که فدای انبیا پیدا کرد هزار گروه را از حیوانات تمامه نهانی ابحر شش صد گروه از آن هزار دور ریاست و اربماتة فی البر و پار صد گروه و در رفان اول هلاک بزه الامه پس بدستی که خستین هلاک این هزار گروه ابحر اول هلاک است و در بعضی نسخ لفظ هلاک نیست یعنی اول از هزار گروه جدا است فاذا هلاک ابحر او پس وقتی که هلاک شود طلح متابعت الامم کتفام السکک بی در پی می رسد آنها در هلاک می گسسته شدن رشتن

که کشیده شده و روی هر دو پیر و پانی افتاد و هر دو پیر از ان روایه آمده یعنی سبب الایمان ۳ باب التزیینات  
 بین پیری الساعته و ذکر الکریم جلال ۴ درین باب ذکر کرده ملامت کبری از قیامت که نزدیک بقیام آن وقوع یا بند  
 چنانکه ذکر کرده در باب سابق ملامت مغزی و اهل و نسب آن بود که ذکر خروج مهدی که وجود وی باطبیسی و در حال بود درین باب  
 کرده و لیکن چون ذکر مهدی در احادیث با ذکر فتن و ملامت که پیش از خروج او واقع شوند و بعد از خروج وی مرتفع گردند  
 واقع شده باین تقریب ذکر وی در ان باب جریان یافت بدانکه احادیث و اخبار در ترتیب وقوع آیات عشره که مولود  
 ذکر کرده مختلف آمده است سخن در تطبیق و توفیق آن بسیار است و شاید که در ضمن شرح بعضی از ان مذکور گردد و اولم آیات  
 و اشد و وهی و بلا یا وجود و جلال است و در دو احادیث در وی اکثر و اشهر است و در جلال مشفق از در جلال است و در جلال یعنی خست  
 و مکر و ضاع و تبیس آید و جلال الحق بالباطل گویند وقتی که کسی حق را با باطل فطلا کند و تویه نماید و به معنی کذب نیز آید و وجود این معانی  
 در و جلال ظاهر است و معانی دیگر که از وجود تشبیه به جلال تو اند بود بیشتر در قاموس مذکور است در شرح آنرا ذکر کرده ایم و هیچ اسم  
 مشترک است میان وی و عیسی علیه السلام و اکثر آنست که اسم وی را مقید به جلال دارند و در عیسی علیه السلام مطلق گذارند و  
 عیسی را هیچ از ان گویند که چون اکه در بر صراحی و مس کردی پشندی و از جهت آنکه از شکم مادر مسوح بر آمدنی آلاش و چرک  
 که اطفال را از روزائیدن باشد و بعضی گویند هیچ به معنی صدیق است یا از جهت آنکه گفت پای وی هموار بود و نم و بار یک خفا که  
 در اکثر مردم می باشد یا آنکه بسیار ساحت می کرد زمین را و این وجه مشترک است میان وی و میان و جلال و در جلال هیچ از ان  
 گویند که یک چشم وی مسوح و هموار است و مسوح الوجه و مسوح الوجه کسی را گویند که یک طرف روی وی هموار بود و چشم و ابرو نباشد  
 یا به جهت آنکه مسح کرده شد و مالیده شده از وی غیر خوبی چنانکه مسح کرده شد از عیسی شرویدی پس وی مسح الفلک است و  
 عیسی مسح الهدایه از ان جهت در نام وی مسح کبیر همین شد و نیز آمده و بعضی گفته اند که مشد و نام و جلال است و مخفف نام عیسی  
 و آنکه گفته اند که نام و جلال مسح است بخانه مجرب خط است ۲ الفصل الاول بعن من ذیفته بن اسید انقاری بفتح همزه و کسر  
 سین و بدلال ملامت از اهل بیعت رضوان است و بعضی گفته اند اول مشاهد وی دیدیم است و لیکن بیت نکر و تحت شجره زول کرد و بوفه و  
 معد و دست و دابل کوفه روایت کرد از ان حضرت در روایت کرد از وی ابو الطغیلب شعبی قال اطلع النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 علینا و نحن نجتذ اکر گفت خدیفه واقف شد آن حضرت بر ما در حالی که ندانیم می کردیم بیک دیگر فقال ما نکر و ان پس گفت آن حضرت  
 چه ذکر می کنید شما قالوا که ساءه گفتند ما فرین ذکر می کنیم قیامت را قال انها لن تقوم گفت آن حضرت بدرستی که قیامت  
 قائم نمی شود و حتی شوا قیاما عشرتات تا آنکه می بید پیش از ان و نشانی نکر الدخان پس ذکر کرد آن حضرت دغان را ایست  
 و وی که بر آید و برگرداند مشرق و مغرب و چهل روز بایستد پس سمانان مثل زکام ندگان شوند و کافران مانند سمان گردند  
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است و آنچه در قران مجید در سوره دغان آمده که یوم تانی اسماه به دغان همین بیفته الناس المایه همیرین  
 معمولی است بقول خدیفه و تا جملان وی و زود این مسود و کسی که تابع است در امر و بدین فعلی است که قریش را در گرفت و در عهد

رسول بیداروی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند یا بگردان بر ایشان هفت ساله خط چنانکه گردانیدی بر مهربان در زمان رحمت  
پس سبک گشتند بدان وی خوردند چرمها را و مردار را و می دیدند و بهر امانتند و در چیزی زیرا که گرسنه به جهت قسوت بعضی از ایشانند  
و در وی بیند شیره تا یک نیر بود و در قسط سال به جهت سبوت و قلت اسطار و کثرت غبار تیره نماید مانند و در وی نیز خوب شرم و عاویج است  
را و خان نام کنند و در صحیح بخاری درین باب از ابن مسعود روایت آمده و الله اعلم و الله جلال و ذکر که در جلال او احوال و سستی  
بیاید و الله آیه و یاد کرد آن حضرت از این ده نشانه و آیه را که بیرون آید از حرام میان صفا و مروه و قول حق سبحانه و آخر جناب لسم  
و آیه من الارض محمول بر آن است و گفته اند که آن چهار پایه است که در رازی وی شصت گز بود و بعضی گفته اند که مختلف الخلق باشد  
مشابه بسیاری از حیوانات که جبل صفا را بشکافد و بر آید با وی عصای موسی و قائم سلیمان باشد و هیچ کس در تنگ و پوی بوسه  
نخواهد رسید و از وی نتواند گذشت بزند مومن را بعضا و نبوسید در روی او مومن و مهر کند کافر را تا تمام و نبوسید در روی و سستی  
کافر و طلوع الشمس من مغربها و یاد کرد آن حضرت از این ده نشانی بر آمدن آفتاب را از جانب مغرب و فرود رفتن و سستی  
و بیان این در حدیث بیاید و نزول عیسی بن مریم و یاد کرد آن حضرت فرود آمدن عیسی را از آسمان زمین و بیان این بیاید و  
یا جوج و ماجوج و یاد کرد آمدن یا جوج و ماجوج را و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و این دو اسم همگی است  
و بعضی گفته اند عربی و ماده اشتقاق آن در شرح بیان کرده شده است و تلمیذ خسوف و یاد کرد فرود رفتن زمین را که سحر است  
واقع شود و خسوف بالشرق یک خسوف واقع شود و زمین مشرق و خسوف بالمغرب و خسوف بخزیره العرب  
و خسوف دیگر در زمین عرب و معنی خزیره عرب و حد و آن در باب ملاحم معلوم گشت و آخر ذلک نار یخرج من الیمن و آیت هم  
که بعد از همه واقع شود آتشی است که بیرون آید از جانب بین نظر و الناس الی محشر هم می رانند آن آتش مردم را بسوی زمینی که  
حشر در اینجا خواهد بود و مردان زمین شام است چه در صبح آمده که حشر در زمین شام بود و از اینجا لازم نیاید که این طرف و  
را ندن آتش مردم را بعد از حشر باشد تا گویند که علامت قیامت پیش از قیامت بود و حشر بعد از وی خواهد شد و فی روایت  
نار یخرج من فعدن و در روایتی این چنین آمده است که آتشی است که بیرون آید از قضای عدن و عدن نیز از الیمن است  
شوق الناس الی المحشر می رانند مردم را بسوی محشر و فی روایتی را معاشره و در روایتی دیگر در آیت و هم بجای ذکر نار خارج  
از زمین یا قعدن ذکر با وی آمده که می اندازد مردم را در دریا چنانچه فرمود و یرج تلقی الناس فی البحر و او سلم اینجا اشکال می آید  
که در صحیح بخاری نماند کور از اول اشراط ساعت شمرده و جمع کرده اند میان این دو حدیث که آخرت وی باعتبار آیه است  
که ذکر کرده شده اند و اولیت نسبت آیاتی است که بعد از ظهور آن چیزی از امور دنیا باقی نماند بلکه بانتهای آن نفع صورت  
واقع شود و دنیا و مافیها بآن فانی و مالک گردد بخلاف آنچه فکر کرده شده با وی از نبات زیرا که با بر آتی از آن چیزی تا  
از دنیا باقی می ماند پس قسم اول علامات است نزد قیامت را و ثانی مر قیامت آنرا اولیت و آخرت امر است  
نسبتی است و یک چیز تواند که نسبت به هر سه اول باشد و نسبت به دیگر آنرا فاعل هم و سخن الی هر چه قال است



رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با درج بالا اعمال مستجاب آوردت که بجا می آید شش آیات و روایات را یعنی بشتابیدن  
 بسوی اعمال صالح پیش از رسیدن این شش چیز الدخان و الدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العالم  
 و کار عامه را یعنی فتنه را که درگیر و دشمنی که در راه مملکت و مملکت را که در راه مملکت و مملکت را که در راه مملکت  
 شود اهل نفس و اهل و ملل که مخصوص بود یکی از شما و تواند که مراد با مراد قیامت باشد و بخاصه موت چون تذکر کرد از علامات  
 قیامت تذکر کرد از قیامت آن و از موت که قیامت معنی است روایت مسلم ۴۴۰ و عثمان بن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان اول الآيات خروج طلوع الشمس من مغربها بدستی که نخستین آیات قیامت بر آمدن  
 آفتاب است از جانب غرب استن او اولیست این نسبت بان علامت که ما در آنجا ساختند و دشوار تر باشد چنانچه  
 بسته شدن در نامی توبه است و برین علامت و خروج الدابة علی الناس من حی و بیرون آمدن دابة الارض که مفسرین معلوم شده  
 بر مردم و حکم کردن او بایشان وقت چاشت و در بعضی روایات او خروج الدابة بجای او و کلمه او آمده است و این موافق  
 تر است بقول وی که فرمود و ایها ما کانت قبل صاحبها و هر که در ام ازین دو علامت مذکور که پیش ازین دیگری باشد  
 فالآخری علی اثرها فریب پس دیگر می شود و در پی او نزدیک یعنی فاصله میان وقوع این دو کمتر است از فاصله میان  
 آیات دیگر پس اگر بر آمدن آفتاب بیشتر شد خروج دابة متعاقب اوست و اگر خروج دابة بیشتر وقوع یافت بر آمدن آفتاب  
 از مغرب متصل اوست و مانا که وحی در باب ترتیب و تقدیم و تاخیر این دو علامت به یقین دارد نشده و بهر گزاشته اما  
 این قدر معلوم شد که این هر دو از علامات دیگر که از جنس اینها باشند بیشتر وقوع یابند روایت مسلم ۴۴۰ و عثمان بن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثلاث اذا خرجن لا ينفع نقیایما نهما سه علامت است که چون بیرون آیند و پدید آید و نه شود  
 نمی کنند هیچ نفس را ایمان او نم گن آمنت من قبل که ایمان نیا در ده بود پیش ازین یعنی ایمان آوردن و توبه کردن از کفر  
 در آن وقت سووند او را کسبت فی ایمانها خیر ایا کسب کرده آن ذات در ایمان خود نیکی را که نکرده بود پیش از آن  
 یعنی توبه از گناهان نیز در آن وقت سووند او و عثمان درین آیت در تفاسیر بیشتر ازین است و آنچه گفتیم یک وجه است  
 از آن وقت سه علامت که در ام است طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة الارض زیرا که قیامت قیامت بوقوع اینها  
 یقین گردد و احوال آخرت معاین باشد هر دو معتبر ایمان نیست روایت مسلم ۴۴۰ و عثمان بن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم بین غربت الشمس و ایت است از ابی ذر که گفت گفت آن حضرت هنگامی که فرود آمد آفتاب  
 که اندری این تفسیر بزه آبی وانی ای ابی ذر کجای رو و آفتاب قلت گفت من الله و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفتی بخت العرش فرمود این آفتاب می رود تا آنکه سجده می کند زیر عرش و شماؤن پس طلب اذن کند تا در آید  
 در حضرت حق بیرون لها پس اذن کرده می شود آفتاب را تا در آید و او کرده می شود که به مشرق رود و طلوع کند و طایفه  
 آن است که مراد بستی این همین طلب اذن باشد هر طریق معهود و اذن کردن بدان و پوشک آن تسبیح و التماس